

## قدرت طلبی

یکی از گرایش‌های قوی در انسان، «میل به قدرت» یا «قدرت طلبی» است که از نخستین سال‌های زندگی ظهور می‌یابد و به اندازه‌ای که زمینه قدرت‌نمایی فراهم باشد، در انسان فعال می‌شود و به رفتارش جهت می‌دهد.

### مظاهر گوناگون قدرت طلبی

میل به قدرت در انسان فطری است، جهتش نامحدود است و تعین خاصی ندارد؛ ولی با توسعه معلومات و معارف انسان جهت و تشخص خود را پیدا می‌کند. بستگی دارد به این که انسان تشفیص بدهد چه کاری شدنی است و انسان می‌تواند انجام دهد و چه قدرتی برای انسان دست‌یافتنی است و می‌تواند آن را تمصیل کند.

بنابراین، مسّ قدرت طلبی در انسان هیچ نقطه‌ای صد درصد اشباع نمی‌شود و به توقف و رکود نمی‌رسد، بلکه هر وقت زمینه جدیدی برای قدرت‌نمایی بیاید، او را به تلاش برای دست‌یافتن به آن وامی‌دارد.

طبیعی است، نخستین قدرت‌هایی که برای انسان مطرح می‌شود، قدرت‌هایی ملموس‌تر و ملموس‌تر و بی‌واسطه جسمانی است؛ توانایی برای کارهایی که از بدن سر می‌زند و به نیروی خاص جسمانی نیاز دارند. او می‌خواهد هرچه بیشتر قوی شود تا بتواند کارهای هرچه سنگین‌تر و مهم‌تری را انجام دهد.

انسان کم کم متوجه می شود که با کسب نوع دیگری از قدرت، می تواند بر نیروهای طبیعت فائق

شود. تا این جا قدرت هایی بود که در چارچوب طبیعت با ابزار کسب می کرد و در این جا به فکر

کسب نوع دیگری از توانایی می افتد که غالب بر نیروهای طبیعت باشد. در مرحله پیشین، انسان در

برابر نیروی طبیعت ناتوان بود و البته می کوشید تا ممکن است آن ها را در مسیر هدف خود قرار

دهد؛ ولی در این مرحله سعی می کند بر نیروهای طبیعت غالب شود و قدرتی بیابد که مکوم قوای

طبیعی نباشد. او به فکر می افتد تا به مدد ریاضت، قدرتی رومی کسب کند که ماکم بر قوای

طبیعت باشد و به کار گرفتن آن ها نیاز نداشته باشد.

سرانجام، نوع دیگری از قدرت، قدرت اجتماعی است که به نظام ارزشی و فرهنگی ماکم بر جامعه

بستگی دارد. هر جامعه پیزهائی را وسیله قدرت و تسلط بر دیگری و مهار رفتارشان قرار می دهد تا از

این رهگذر در درجه اول، اراده دیگران را تابع اراده خود کند و متی بالاتر این که بر دل های آنان تسلط

یابد.

### گرایش های برگرفته از قدرت طلبی

انواعی که نام بردیم از مصادیق روشن قدرت است. اکنون می گوییم مبد استقلال نیز – که یکی

دیگر از گرایش های روانی انسان است – ریشه در قدرت طلبی دارد.

این که آدمی می فواهد بی نیاز و مستقل باشد، در واقع ریشه در میل به قدرت دارد یا منشأ آن،

میل به قدرت است. پس استقلال طلبی انسان از فروع میل به قدرت شمرده می شود.

یکی دیگر از گرایش‌هایی که ریشه در قدرت طلبی دارد، طفیلی‌دیگران نبودن و به امید آنان

ننشستن و به عبارتی، اعتماد به نفس است.

اعتماد به نفس در صورتی تمقق پذیر است که انسان قدرت خودش را باور داشته باشد. شفاف

ناتوان و کسی که خود را ضعیف می‌پندارد از اعتماد به نفس بهره‌ای ندارد، مگر در همان حد توان و

پندار توانمندی.

یکی دیگر از گرایش‌های فرعی قدرت طلبی، مقام فواهی یا جاه طلبی است. افراد برای این در پی

مقام اند که دیگران زیر سلطه و تمت فرمان آن‌ها باشند تا از کار و رفتار آنان در جهت منافع و

مقاصد خود بهره ببرند یا دل‌های دیگران مسخر آن‌ها باشد. البته، غالب روان‌شناسان، مدبّ جاه و

تمایل به محبوبیت و امتزاج را از مقولات دیگری مساب می‌کنند؛ ولی می‌توان گفت همه این

گرایش‌ها شافه‌های میل اصیل و ریشه‌دار قدرت طلبی اند.

## اخلاق و قدرت طلبی

قدرت طلبی از آن جهت که میلی فطری است، درموزه ارزش‌های اخلاقی قرار نمی‌گیرد. چنان‌که

دیگر کنش‌های طبیعی نیز از آن جهت که غیر اختیاری اند به مَسْن و قُبَع اخلاقی متّصف نمی

شوند.

قدرت طلبی در جایی با اخلاق ارتباط می‌یابد که منشأ نوعی رفتار اختیاری شود و به صورت اعمال

قدرت یا کسب قدرت در کارهای اختیاری انسان ظهور داشته باشد و در این صورت است که به مَسْن

و قُبِعَ مَتَّصِفٌ مِی شُود.

## شرایط فَعَّال شدن قدرت طلبی در انسان

قدرت طلبی در درون انسان هست و شاید از آغاز پیدایش روح و اوان تَعَلَّق آن به بدن این گرایش با او باشد؛ ولی این میل فطری وقتی در آدمی فَعَّال می شود که با احساس عجز و نیاز همراه باشد. به عبارت دیگر، گرایش به کسب قدرت هنگامی انسان را به تلاش و عمل وامی دارد که بداند فاقد قدرتی است که بدان نیاز دارد، و به عبارت دیگر، قدرتی مطلوب را در خارج بشناسد و بداند که از آن بهره ای ندارد. پس توجه به ناتوانی و نیاز به قدرتی که بدان علم و معرفت یافته، منشأ فَعَّال شدن این میل طبیعی است.

در فَعَّال شدن قدرت طلبی و واداشتن انسان به تلاش و فَعَّالیت، سه چیز دیگر لازم است:

۱. اشنافت یک نوع قدرت خارج از خود؛

۲. اشنافت ناتوانی خود و فقدان آن قدرت؛

۳. احساس نیاز به آن قدرت.

بنابراین، چنان که مَبِّ ذات، خود به خود منشأ هیچ فعلی در انسان نمی شود، قدرت دوستی نیز به تنهایی منشأ فَعَّالیت وی نمی شود؛ بلکه باید همراه شرایط نامبرده باشد و در یک جمله، بداند که فاقد نوعی قدرت است که به آن نیاز دارد.

## قرآن و قدرت طلبی

آیا از دیدگاه قرآن، میل به قدرت با همه شئون و مظاهرش گرایشی فطری محسوب می شود و آیا می توان شاهی از آیات قرآن بر این مطلب ارائه داد؟

در پاسخ باید گفت از بسیاری آیات، غیر مستقیم می توان فطری بودن قدرت را با همه شئونش

استنباط کرد؛ شاید از بعضی از آیات بتوان به روشنی و بدون نیاز به استدلالات این مطلب را

دریافت. داستان مضرت آدم (علیه السلام) و وسوسه شیطان را که در قرآن کریم آمده است، در

این زمینه خلاصه می کنیم: وقتی شیطان می خواهد آدم را وسوسه کند تا او را به تناول از آن شجره

منهیه وادار سازد به او می گوید:

يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْغُلْدِ وَ الْمُلْكِ لَّا يَلِي؛ (۱) [شیطان آدم را وسوسه کرد و] گفت: ای آدم،

آیا تو را به درخت جاودانگی و سلطنت و قدرت بی زوال هدایت کنم؟

براساس این آیه، شیطان برای وسوسه آدم و فریب دادن او بر دو چیز تکیه کرد تا توجه وی را جلب و

او را به خوردن از آن درخت واد کند: نفست، بر جاودانگی آدم تکیه کرد و به او گفت اگر می خواهی،

تو را به یا درخت جاودانگی رهنمون شوم؛ یعنی خواست از گرایش به بقاء و انگیزه جاودانگی که در

جان آدم ریشه داشت استفاده کند که این اکنون محور بحث ما نیست، بلکه میل دیگری جز قدرت

طلبی است که در آینده درباره آن به بحث و بررسی می پردازیم.

دوم روی قدرت تکیه کرد و خواست از مطلوب بودن آن و گرایش آدم به آن سوء استفاده کند و او

را به بیراهه بکشاند. از این رو، به وی گفت: آیا می خواهی تو را به سلطنت بی زوال و کهنه نشدنی

هدایت کنیم؟ «سلطنت» و به تعبیر خود آیه «مُلْک» در واقع نماد قدرت است. بزرگ ترین قدرت

انسان تسلط بر دیگران؛ یعنی قدرت اجتماعی است و تسلط بر دیگران یا قدرت اجتماعی همان

است که ما از آن به سلطنت تعبیر می کنیم و قرآن از آن به مُلک تعبیر کرده است.

سپس قرآن مکایت می کند که آدم و مؤا تمت تأثیر وسوسه های شیطان قرار گرفتند و فریب

وعده و وعیدهای او را خوردند.

## ارزش قدرت در قرآن

دومین پرسشی که درباره قدرت جلب توجه می کند این است که نظر قرآن درباره بار ارزشی مثبت یا

منفی به کارگیری این میل چیست؟ آیا قرآن آن را کاملاً خوب می داند یا کاملاً بد یا این که بین

موارد آن تفصیل می دهد؟ در پاسخ می توان گفت که نباید توقع داشت که قرآن انسان را کاملاً از

به کارگیری یک میل فطری باز دارد؛ زیرا هم از نظر عقلی و هم از نظر قرآنی آن چه فدای متعال در

فطرت انسان قرار داده بیهوده نیست، بلکه زمینه تکامل وی را فراهم می آورد. وجود یک میل

طبیعی در انسان نمی تواند مطلقاً فطرتناک باشد و بنابراین لازم نیست و نباید به کلی سرکوب

بشود. نتیجه سفتن آن است که سرکوب کلی یک میل فطری را نه عقل می پذیرد و نه آیات قرآن

تأیید می کند.

شاید از آیه فطرت: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا؛ (۲) با همان سرشتی که خداوند مردم را بر آن

سرشته است» و آیاتی دیگر نظیر آن، بتوان استفاده کرد آن چه را فدا به انسان عطا کرده و در

نهادش آفریده، برای این است که وسیله ای برای تکاملش باشد و براین اساس، استفاده از آن را

منع نخواهد کرد و اگر در ارتباط با آن منعی وجود داشته باشد، مربوط به کمیّت و کیفیت تمصیل یا

به کارگیری آن و به منظور جهت صمیع دادن به آن خواهد بود.

ادامه دارد...